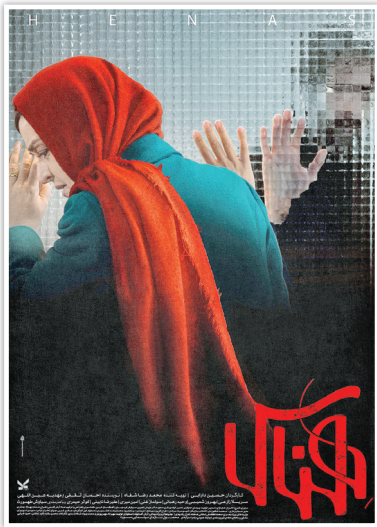


”

اما من سؤال دیگری دارم؛ آیا پیشرفت و توسعه را دانشکده‌های علوم انسانی ما می‌توانند تعریف کنند؟ که ما از سینما و تلویزیون توقع داریم که به تصویرش بکشد؟ می‌توان قصه گفت؛ ولی باید توجه کرد که هنر، برزخی است بین حس و تجربه، علم و فلسفه و عرفان



توسعه را برای من تعریف کن ببینم. شب اول قبرنسبت با توسعه برای من تعریف کن ببینم. پیشرفت و توسعه را نسبتش را با انتظار و ظهور تعریف کن ببینم. مثلاً رفاه، توسعه، سعادت چه نسبتی دارد. آیا فرهنگ غربی توسعه را سعادت تعریف می‌کند؟ نمی‌کند. چندتا فیلم برای اسم ببرم که وقتی آینده پژوهی می‌کند، آینده را با فروپاشی نشان می‌دهد؛ بیماری‌های همه‌گیر، جنگ‌های هسته‌ای و نابودی. اصلاً خیلی عجیب است ناامیدتر از هالیوود کجا تو سراغ داری؟ بحران‌های هویتی مثلاً در هوش مصنوعی و انسان.

ما برای اینکه بتوانیم پیشرفت را روایت کنیم، باید این تعاریف را داشته باشیم. الان ما بنشینیم ساعت‌ها فکر بکنیم، یک تهران ایده‌آل ۲۰ سال آینده را می‌توانیم تصور کنیم؟ اگر هم تصور کنیم، تمام الفبایش همان توسعه بر مبنای تعریف غربی است؛ چون حق نمی‌دانیم معماری ایده‌آل ما چه خواهد بود. سینماگری که می‌خواهی بروی شهرآرمانی ما را در ۲۰ سال بعد به تصویر بکشی، شهر میدان محور و فلکه محوری مثل مشهد مثل همدان مثل اصفهان، چه فرقی دارد با شهرهای شطرنجی؟ آیا به این هادفت شده است؟ پس چرا طلبکارانه از سینماگر خودمان انتظار داریم که تو چرا پیشرفت را روایت نمی‌کنی؟ از تلویزیون خودمان توقع داریم می‌گوییم تو چرا پیشرفت را روایت نمی‌کنی؟ عزیز من، تو دانشکده علوم انسانی ات نمی‌تواند پیشرفت را هنوز تعریف کند. وقتی می‌گویی توسعه، رفاه می‌آورد. آن وقت «ان‌الله لایحب المترفین» را که ۸ بار در قرآن آمده است را می‌خواهی چه کارش کنی؟ وقتی اندیشمندانمان می‌توانند تعریفی بگویند و اگر اندیشمندان را بگذاریم کنار همدیگر، ۵۰ سال بعد می‌زنند سر و کله همدیگر. آن موقع تو نمی‌توانی از سینماگر توقع داشته باشی که وقتی می‌رود سراغ ناو جماران، بتواند داستان هم بگوید. تهش این است که ناو جماران را لوکیشن داستانش در نظر می‌گیرد.

ما گرفتار تفکر انتقادی هستیم. الان مثلاً بنده نوعی شمای نوعی، هر کسی بخواهد با سوژه

روایت پیشرفت در سینمای ایران صحبت کند، فکر می‌کند حتماً باید چندتا نقد اساسی و فحش محکم، مثلاً حرف نیش دار بزمن تا کارم بگیرد. اما جان مایه‌ی تفکر اسلامی، تفکر انتقادی نیست؛ تفکر ما می‌گوید شکر. به داود حکمت یاد دادیم برای اینکه شکر کند؛ تفکر مبتنی بر شکر، با تفکر مبتنی بر انتقاد زمین تا آسمان فرق دارد. اصلاً انتقاد کردن از همین حرف‌هایی که در مورد تفکر انتقادی می‌زنم ارزش انتقاد می‌کنم لا مصلب از جنس خودت فکر انتقادی است. داستان بادوگانه حل نمی‌شود؛ آن تفکر شاکرانه تفکر انتقادی راهم دارد و به معنای انفعال نیست. وقتی به سینماگر می‌گویی در اساس، فیلم‌سازی نوآوری است؛ با حفظ سوژه مواجه می‌شود. اما ذکر و یادآوری راهم باید در ذهن داشت. هنر فقط نوآوری نیست؛ بخش عمده‌ای از آن هم تکرار و یادآوری است. وقتی بار و یکر دیادآوری می‌روی جلو، می‌بینی چقدر سوژه داری در همین روایت پیشرفت! از شدت ایده‌ها و سوژه‌هایی که به ذهنت می‌آید، هنگ می‌کنی و آن وقت نوآوری هم تویش اتفاق می‌افتد. الان گرفتاری سینمای ما این است که وقتی می‌خواهد برود سراغ روایت پیشرفت، می‌خواهد نوآوری کند. نوآوری کردن یعنی چی؟ یعنی پیک روایتی وجود دارد، من می‌خواهم؛ مثلاً یک چیز تازه‌تری بگویم. عزیزم شما خود همان روایت